

دیدگاه جان مارتین فیشر درباره اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی

زهرا خزاعی*
(نویسنده مسئول)
فاطمه تمدن**

چکیده

اختیار به عنوان محوری‌ترین ویژگی انسان، در جهان غرب از سویی اساسی‌ترین شرط مسئولیت اخلاقی دانسته شده است و از سویی دیگر، با فرض جبری بودن جهان، در تعارض با جبرگرایی قرار می‌گیرد. گروهی از فیلسوفان اخلاق، با باور به وجود تعارض، حکم به ناسازگاری این دو داده‌اند و گروهی دیگر برای دفع یا رفع این تعارض، به شیوه‌های مختلفی سعی در سازگاری جبرگرایی و اختیار نموده و تقریرهای گوناگونی از سازگاری را ارائه کرده‌اند. مهم‌ترین تقریر از سوی "جان مارتین فیشر" و تحت عنوان نیمه‌سازگاری مطرح شده است. وی در آثار خود، اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی را کنترل هدایت‌کننده می‌داند که امکان‌های بدیل را دربرنمی‌گیرد. مثال فرانکفورت و مثال‌هایی از آن نوع در رد امکان‌های بدیل، برای فیشر بسیار مفید بوده‌اند. در این مقاله پس از توضیح مختصر مثال فرانکفورت، دیدگاه نیمه‌سازگاری فیشر تبیین می‌شود. در نهایت به نظر می‌رسد، به رغم همه امتیازاتی که تقریر فیشر بر سایر تقریرهای سازگاری دارد دیدگاه او از جهاتی به جبرگرایی نزدیک‌تر است.

واژگان کلیدی: اختیار، مسئولیت اخلاقی، سازگاری، نیمه‌سازگاری، جان مارتین فیشر، کنترل هدایت‌کننده.

*. دانشیار فلسفه و کلام، دانشگاه قم؛ Z.khazaei@gmail.com

**دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم؛ Tamadonf@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۰؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۱۱]

مقدمه

مسئولیت اخلاقی یکی از موضوعات بسیار مهم فرااخلاق است. در متون غربی، فیلسوفان اخلاق غالباً مسئولیت اخلاقی^۱ را به معنای سزاوار تحسین و سرزنش بودن^۲ می‌دانند^۳ (مانند: J.Moya, 2006, p.1 & Eshleman, 2009).

فیلسوفانی مانند: "روبرت کن"، "جان مارتین فیشر"، "فرانکفورت"، "ولف"، "واتسون" و... اختیار یا اراده آزاد^۴ را به‌عنوان مهم‌ترین مبنای آن در نظر می‌گیرند. آنها برآنند که بحث اختیار و مسئولیت اخلاقی تنها در مورد انسان بالغ مطرح می‌شود. بنابراین، حیوانات و کودکان در دایره این بحث قرار نمی‌گیرند. ازسوی دیگر، پیشرفت علم تجربی و بیان اصل علیت به‌عنوان یک اصل پذیرفته‌شده و تخلف‌ناپذیر در عالم طبیعت، مختاربودن انسان را زیر سؤال می‌برد، زیرا مختار بودن به این معناست که باید مبدأ نهایی^۵ عمل، در خود فاعل باشد. منظور از «مبدأ» آن است که فاعل، آغازکننده، مبدع، تصمیم‌گیرنده یا علت عملش باشد و مراد از «نهایی» آن است که عمل او ناشی از اجبارهای بیرونی و درونی اعم از: شرایط محیطی، حوادث گذشته، وراثت، امیال و ویژگی‌های شخصیتی نباشد (Sosa, 2007, p.1 & J.Moya, 2006, p.1 & Kane, 2007, p.14).

در متون غربی، این مطلب را تحت‌عنوان «کنترل نهایی»^۶ نیز مطرح می‌کنند و آن را یکی از مؤلفه‌های اختیار دانسته‌اند (J.Moya, 2006, pp.85_86). با این توصیفات به‌نظر می‌رسد بتوان «مبدأ نهایی» را معادل «علت تامه یا کافی» بدانیم. یعنی فاعل باید علت تامه و کافی عملش باشد نه علت واسطه‌ای یا لازم.

مؤلفه دیگری که تحت عنوان اختیار قرار می‌گیرد آن است که فاعل توانایی و آزادی در انتخاب و انجام عمل بدیل دارد. یعنی به جای آن کاری که انجام داده، می‌توانسته آن کار را انجام ندهد یا کار دیگری را انجام دهد. فیلسوفان اخلاق از این به امکان‌های بدیل^۷ تعبیر می‌کنند^۸ (Kane, 2007, p.14 & J.Moya, 2006, p.1 & Sosa, 2007, p.1).

اما براساس جبرگرایی، هر چیزی در این جهان معلول یک علت یا عللی است و رابطه علی بین آنها یک رابطه ضروری و تخلف‌ناپذیر است. بنابراین، انسان نیز که جزئی از این جهان است محصول و معلول علل و عواملی مانند: وراثت، محیط، حوادث گذشته و... است. یعنی امیال و ویژگی‌های درونی انسان که «خود» او را شکل می‌دهد کاملاً برگرفته و تحت‌تأثیر این عوامل است. بنابراین، از آنجایی که انسان در چگونگی این عوامل نمی‌تواند نقش داشته باشد، اعمالی هم که براساس امیال و ویژگی‌های درونی خود انجام می‌دهد کاملاً ناشی از عوامل مذکور بوده و او به‌عنوان یک علت واسطه‌ای نسبت به اعمالش محسوب می‌شود. از طرفی در هر مورد غیر از آنچه انجام داده، عمل دیگری را نمی‌توانسته انجام دهد. چون زمانی که علل (امیال و ویژگی‌های وراثتی و...) معین و ثابت هستند معلول (عمل) نیز ثابت و معین و همچنین قابل‌پیش‌بینی خواهد شد و نمی‌تواند اختیاری محسوب شود.

در نتیجه، اگرچه فلاسفه غربی بالاتفاق وجود اختیار را به‌عنوان مهم‌ترین مبنای مسئولیت اخلاقی می‌پذیرند، اما در رویارویی با تناقض میان جبرگرایی و اختیار و برای حل مشکلات ناشی از آن، دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی را اتخاذ کردند.

عده‌ای معتقد شدند که نمی‌توان میان این دو سازگاری حاصل کرد و دیدگاه ناسازگارگرایی^۹ را بوجود آوردند. این رویکرد، خود در سه شاخه اختیارگرایی^{۱۰}، جبرگرایی^{۱۱} و ناسازگارگرایی سخت^{۱۲} مطرح شده‌است.

اختیارگرایان برآنند که ما برای اینکه اخلاقاً مسئول اعمال مان باشیم به یک اراده آزادی که ناسازگار با جبرگرایی باشد نیازمندیم (Kane, 2007, p.7).

در افراطی‌ترین شکل این رویکرد، با توجه به اینکه امیال، انگیزه‌ها و شخصیت یک فرد تحت‌تأثیر عواملی مانند: وراثت، محیط، حوادث گذشته و ... است، آنها معتقدند که عمل یک فرد نباید ناشی از امیال، انگیزه‌ها و شخصیت او باشد؛ چراکه این امور، خود تحت‌تأثیر عوامل معین دیگری غیر از خود شخص هستند، درحالی‌که عمل یک فرد باید از لحاظ علی نامعین و غیرقابل‌پیش‌بینی باشد تا در دام جبرگرایی گرفتار نشویم. تنها در این صورت است که اختیاری‌بودن عمل و مسئولیت اخلاقی انسان پذیرفته می‌شوند^{۱۳} (M.Frame).

اختیارگرایان استدلال‌ات و تفاسیر خاصی در باب اختیار دارند که در اینجا مجالی برای بحث درباره آن نیست. افرادی مانند "اپیکوریان"، "کانت"، "سی.آ. کمپبل"^{۱۴} و "روبرت کن"^{۱۵} در این گروه قرار می‌گیرند.^{۱۶}

در مقابل، جبرگرایان می‌گویند انسان به‌عنوان جزئی از جهان جبری نمی‌تواند مستثنی از قاعده موجود در آن باشد و محصول عواملی مانند: حوادث گذشته، وراثت، محیط و ... است. در نتیجه مختاربودن و مسئولیت اخلاقی او را منکر می‌شوند. افرادی مانند رواقیان و اسپینوزا در این گروه جای می‌گیرند (J.Moya, 2006, p. 3).

دیدگاه ناسازگارگرایی سخت نیز دیدگاه خاصی است که از سوی فردی به نام "درک پیری بوم"^{۱۷} مطرح می‌شود. وی در مقالاتی مانند: «ناسازگارگرایی سخت»^{۱۸} و «ناسازگارگرایی مبدأ و امکان‌های بدیل»^{۱۹} می‌گوید: «اگر غیرجبرگرایی درست باشد... به همان اندازه جبرگرایی مسئولیت اخلاقی ما را تهدید می‌کند.» (Pereboom, 2003, p.185 & 2007, p. 85)

چون لازمه غیر جبرگرایی این است که همه امور از جمله اعمال انسان اتفاقی یا فاقد علت معین باشند در نتیجه اعمال انسان یا معلول هیچ عاملی حتی اختیار انسان نیستند یا علت معینی ندارند. از سوی دیگر، لازمه جبرگرایی این است که همه امور از جمله اعمال انسان معین و جبری باشند. بنابراین در هر دو صورت، اختیار هیچ نقش تعیین‌کننده‌ای در افعال انسان ندارد. از این‌رو در هر دو دیدگاه، به یک میزان، اختیار و مسئولیت انسان تهدید می‌شود. در نتیجه، وی برآن است که مسئولیت اخلاقی نیاز به اراده آزاد یا اختیار دارد^{۲۰}، اما چنین اراده آزادی در انسان وجود ندارد (Pereboom, 2007, pp.86-87).

در مقابل ناسازگارگرایان، عده‌ای معتقد شدند که می‌توان میان جبرگرایی و اختیار سازگاری ایجاد کرد. براین اساس، دیدگاه سازگارگرایی^{۲۱} را بوجود آوردند. از نظر سازگارگرایان، آن شکل از اراده آزادی که مورد نظر اختیارگرایان است، برای مسئولیت اخلاقی لازم نیست. در این رابطه، هر کدام تبیین‌های مختلفی از اختیار ارائه می‌دهند. آنها معتقدند، نه تنها قانون علیت نافی اختیار نیست؛ بلکه برای اثبات آن لازم نیز هست (J.Moya, 2006, pp.90-91). افرادی مانند "هابز"، "هیوم"، "آیر"^{۲۲}، "هری فرانکفورت"^{۲۳} "ولف"^{۲۴}، "واتسون"^{۲۵}، "جان مارتین فیشر"^{۲۶}، "مارک راویزا"^{۲۷} و ... در این گروه قرار می‌گیرند.^{۲۸}

دیدگاه سازگارگرایی تقریرهای مختلفی دارد. مهم‌ترین تقریر آن از سوی جان مارتین فیشر مطرح شده است. وی در زمینه اختیار و مسئولیت اخلاقی کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته است. کتاب «روش من، مقالاتی در مسئولیت اخلاقی»^{۲۹} و مقالاتی مانند «مسئولیت و امکان‌های بدیل»^{۳۰}، «چشم‌اندازی بر مسئولیت اخلاقی»^{۳۱}، «مقدمه‌ای بر روش من: مقالاتی در مسئولیت اخلاقی»^{۳۲} از جمله آنها است.

هری فرانکفورت، مثال معروفی را در رد اصل امکان‌های بدیل ارائه داده که در جهان غرب، انعکاس شدیدی در پی داشته است. این اصل بیان می‌کند که اگر در یک موقعیت، فردی نتواند به جای عملی که انجام می‌دهد عمل دیگری را انجام دهد، به لحاظ اخلاقی مسئول عملش نیست (Yaffe, 1999, p.218). اما فرانکفورت با بیان مثال خود، این اصل را مورد نقض قرار می‌دهد.

جان مارتین فیشر از جمله کسانی است که تحت تأثیر این مثال قرار گرفته و دیدگاه خود را براساس نتیجه‌ای که از آن می‌گیرد، مبتنی می‌سازد. در این مقاله پس از توضیح مثال فرانکفورت، دیدگاه ویژه فیشر - که به نیمه‌سازگارگرایی معروف است - شرح داده می‌شود. در ضمن مقاله مشخص خواهد شد که به چه دلیل این دیدگاه به نیمه‌سازگارگرایی معروف شده است. در این رابطه، به نقاط مثبت و منفی این دیدگاه نیز اشاره کرده و در نهایت به این نتیجه دست می‌یابیم که دیدگاه فیشر به‌رغم همه توانایی‌هایی که دارد در فائق آمدن بر مشکلات جبرگرایی کاملاً موفق نبوده و از این جهت تا حدودی در جهت جبرگرایی گام برمی‌دارد.

۲. سازگارگرایی به تقریر هری فرانکفورت و جان مارتین فیشر

همانطور که در مقدمه اشاره شد به نظر می‌رسد جبرگرایی با دو عنصر مبدأ نهایی و امکان‌های بدیل که عناصر اصلی اختیارند، سازگاری ندارد. بنابراین، کسانی که قائل به سازگاری بین اختیار و جبرگرایی هستند باید به نوعی بتوانند این دو عنصر را در کنار جبرگرایی توجیه کنند.

توجه غالب سازگارگرایی مانند هری فرانکفورت و جان مارتین فیشر به ناسازگاری امکان‌های بدیل و جبرگرایی بوده است. از نظر آنها، اراده آزاد یا اختیار به معنای توانایی انتخاب و انجام عمل بدیل است، اما این توانایی برای تحقق مسئولیت اخلاقی انسان ضروری نیست (خواه انسان واجد آن باشد خواه نباشد).

آنها معتقدند حذف این عنصر، سبب جبری بودن عمل انسان و رفع مسئولیت از وی نمی‌شود؛ بلکه آنها درجه خاصی از عنصر مذکور قائلند که هم با جبرگرایی سازگار باشد و هم مسئولیت اخلاقی انسان را احیا کند.

هری فرانکفورت در مقاله کوتاه و مشهوری به نام «امکان‌های بدیل و مسئولیت اخلاقی» با بیان یک مثال نقض، اصل امکان‌های بدیل را مورد حمله قرار می‌دهد و بیان می‌کند: «ما می‌توانیم شرایطی را در نظر بگیریم که در آن بتوانیم یک فرد را با وجود عدم توانایی انجام عمل بدیل هنوز مختار و مسئول بدانیم [تنها بدین دلیل که مبدأ عمل، نه لزوماً مبدأ نهایی عمل در او وجود دارد]». (Frankfurt, 2003, p.17). بنابراین به نظر او اگرچه اختیار یا اراده آزاد، امکان‌های بدیل را دربرمی‌گیرد، اما این اراده آزاد برای مسئولیت اخلاقی ضروری نیست؛ بلکه اراده‌ای که لازمه مسئولیت اخلاقی است امکان‌های بدیل را دربر نمی‌گیرد.

فرانکفورت در مثال معروف خود می‌گوید: «فرض کنید فرد X با دادن دارو، هیپنوتیزم، یا ایجاد تغییراتی در سیستم عصبی یا مغز جان سبب شود تا جان تحت‌تأثیر یکی از این اجبارهای درونی، عملی را انجام دهد که مورد نظر فرد X است و وی را از انجام سایر اعمالی که مورد نظر او نیست نیز باز دارد. چنین در نظر بگیرید که اگر جان قبل از مداخله فرد X، به خودی خود و با دلایل خودش تصمیم به انجام همان عملی بگیرد که مورد نظر فرد X است، در این صورت، فرد X در این تصمیم هیچ دخالتی نمی‌کند؛ بلکه X زمانی دخالت می‌کند که متوجه شود جان می‌خواهد تصمیم به انجام عملی، غیر از آنچه که مورد نظر اوست، بگیرد. بنابراین، در شرایطی که جان براساس دلایل و تفکر خویش تصمیم به انجام آن عمل می‌گیرد و آن را انجام می‌دهد، مداخله‌گر هیچ نقشی در آن نداشته‌است» (Frankfurt, 2003, p.21-22).

در هر موقعیت، عملی که جان انجام می‌دهد تنها عملی است که می‌توانسته انجام دهد. یعنی اگر براساس تفکر خود هم تصمیم به انجام آن عمل مورد نظر فرد X نمی‌گرفت، تحت‌تأثیر اجبار درونی مذکور مجبور به انجام آن عمل می‌شد. اما انجام این عمل خاص می‌تواند در دو حالت تحقق پذیرد ۱- با تفکر و تأمل جان؛ ۲- تحت‌تأثیر اجبار درونی. در هر دو حالت عمل مورد نظر فرد X محقق خواهد شد با این تفاوت اگر جان براساس تفکر و تأمل خود آن عمل را انجام دهد فرد X در آن مداخله‌ای نمی‌کند، در نتیجه می‌توان وی را مختار و مسئول در انجام عملش دانست. اما زمانی که عمل تحت‌تأثیر اجبار درونی انجام شده، منصفانه نیست که فاعل را مختار و مسئول عملش بدانیم.

فرانکفورت مدعی است که این مثال، اصل امکان‌های بدیل را نقض می‌کند. چون اصل مذکور بیان می‌کند که اگر شخصی نمی‌توانست به جای عملی که انجام داده، عمل دیگری را انجام دهد به لحاظ اخلاقی مسئول عملش نخواهد بود. درحالی که این مثال نشان می‌دهد ما می‌توانیم شرایطی را در نظر بگیریم (همانند حالت اول که جان با تفکر و تأمل خود عمل کرد) که در آن، فرد را مسئول عملش می‌دانیم. هرچند نمی‌توانسته عمل دیگری را به جای آن انجام دهد (Ibid, p.23). البته او خود اذعان

می‌کند که: «اگر شخصی عملی را انجام دهد تنها به این دلیل که عمل دیگری را نمی‌توانسته انجام دهد، یا تنها به این دلیل که «باید» این عمل را انجام می‌داد، ما این موارد را به‌عنوان عذرهای معتبر^{۳۳} در نظر می‌گیریم. چون براساس این گفته متوجه می‌شویم که عمل انجام‌شده، عملی نبوده‌است که واقعا با میل و خواست او انجام شده باشد.» (Ibid, p.24)

در نتیجه فرانکفورت بر آن است که اصل امکان‌های بدیل را با اضافه کردن واژه «تنها» و تأکید بر آن باید اینگونه اصلاح کرد: «اگر فردی عملی را انجام داد تنها^{۳۴} به این دلیل که نمی‌توانسته عمل دیگری انجام دهد، بنابراین وی به لحاظ اخلاقی مسئول نخواهد بود» (Ibid, p.24).

از نظر او، این اصل در تضاد با سازگاری بین مسئولیت اخلاقی و جبرگرایی قرار نمی‌گیرد و کسانی که در تلاش‌اند تا براساس اصل اولیه امکان‌های بدیل بر ناسازگاری جبرگرایی و مسئولیت اخلاقی استدلال کنند، این اصل اصلاح‌شده، در استدلال بر ناسازگاری نمی‌تواند به آنها کمکی کند (Ibid, p.23-24).

به‌علاوه، فرانکفورت اضافه می‌کند: «حال اگر فردی عملی را تنها به این دلیل انجام داد که نمی‌توانسته عمل دیگری را انجام دهد، حتی اگر آن عمل، عملی باشد که او واقعا می‌خواسته انجام دهد، این فرد نیز مسئول عملش نخواهد بود.» (Ibid, p.24)

جان مارتین فیشر معتقد بود که مسئولیت انسان‌ها در مقابل اعمال‌شان هیچ ربطی به پیشرفت‌های تجربی و نظریه‌های متافیزیکی مربوط به عالم طبیعت ندارد که تغییر در آنها باعث تغییر در مسئولیت‌پذیری انسان‌ها شود. از این‌رو، بر آن بود که جبری بودن یا نبودن جهان نیز نباید در مسئولیت اخلاقی انسان تأثیر بگذارد و چون مسئولیت اخلاقی به‌واسطه اختیار - که مهم‌ترین شرط و مبنای تحقق آن است - ارتباط پیدا می‌کند، بنابراین اختیار را باید به‌گونه‌ای تفسیر کرد که خواه جهان را جبری بدانیم خواه غیرجبری، تناقضی به‌وجود نیاید (Fischer, 2010, pp.229-230).

او تحت تأثیر مثال فرانکفورت، مثالی به همان سبک مطرح می‌کند: «فرض کنید شخصی، مکانیزی می‌را در مغز جان قرار می‌دهد تا به‌وسیله آن بتواند اعمال جان را کنترل کند. درحالی‌که، جان اصلا از این موضوع اطلاعی ندارد. فرد مداخله‌گر از طریق یک کامپیوتر اینگونه برنامه‌ریزی کرده‌است که جان را به رأی‌دادن برانگیزاند. اگر جان تمایل داشته باشد به x رأی دهد، کامپیوتر از طریق مکانیزی که در مغز جان است مداخله می‌کند و سبب می‌شود که او واقعا تصمیم بگیرد به y رأی بدهد و مطابق با این تصمیم عمل کند. اما اگر جان، با تأمل خود تصمیم بگیرد که به y رأی بدهد، کامپیوتر تأثیری در آن نمی‌گذارد. فرض کنید جان بدون هیچ مداخله‌ای، با تأمل خود تصمیم می‌گیرد که به y رأی بدهد. در اینجا به نظر می‌رسد که می‌توانیم او را مسئول انتخاب و رأی‌دادن‌اش بدانیم. هر چند که او نمی‌توانسته انتخاب و عملی غیر از این داشته باشد.» (Fischer, 2006, pp.38-39).

در این مثال نیز همانند مثال فرانکفورت که در یک موقعیت خاص، فاعل مورد نظر، تنها می‌توانست عمل مورد نظر فرد x را انجام دهد (خواه براساس تأمل و تصمیم خود، خواه

تحت تأثیر مداخله فرد X)، جان نیز به دلیل وجود مداخله کامپیوتر در موقعیت رأی دادن، حتما اقدام به رأی دادن خواهد کرد و حتما به Y نیز رأی خواهد داد و عمل دیگری را نمی‌تواند انجام دهد. حال اگر جان با تأمل و تفکر خود تصمیم به این عمل بگیرد، هیچ مداخله‌ای در کار او صورت نمی‌گیرد. چون آنچه برای مداخله‌گر مهم است تنها تحقق این عمل است بنابراین نیازی به مداخله نمی‌بیند. فیشر نیز همانند فرانکفورت معتقد است که ما می‌توانیم چنین فردی را به دلیل آن‌که با تأمل و قصد خود و بدون هیچ مداخله‌ای تصمیم به انجام این عمل گرفته‌است، مختار و مسئول عملش بدانیم. هر چند که او در این موقعیت عمل دیگری را نمی‌توانسته انجام دهد. چون اگر او خود تصمیم به انجام این عمل نمی‌گرفت در اثر مداخله فرد مذکور مجبور به انجام آن می‌شد و بدیهی است که در صورت مداخله در عمل فاعل، وی را مختار و مسئول عملش نمی‌دانستیم.

فیشر ادامه می‌دهد: «...درست است که چنین مداخله‌گرهای نقض‌کننده‌ای، وجود واقعی ندارند، اما این مثال می‌تواند توجه ما را به عواملی که در شرایط واقعی، سبب وقوع فعل می‌شوند، سوق دهد» (Ibid)

قصد فیشر از بیان این مثال و مداخله‌گر اعتقاد به وجود آنها در عالم خارج نیست؛ بلکه او نیز همانند ما معتقد است که تصور وجود چنین مداخله‌گرهایی در زندگی روزمره و عادی انسان‌ها، تصویری دور از واقعیت است. اما از نظر فیشر نتیجه‌ای که از بیان این مثال‌ها برای ما حاصل می‌شود این است که توجه ما را به بررسی دقیق‌تر علل واقعی تحقق یک عمل سوق می‌دهد. چون هنگامی که یک عمل انجام می‌شود، عده‌ای بلافاصله بررسی می‌کنند که آیا فاعل می‌توانسته به جای عملی که انجام داده عمل دیگری را انجام دهد یا خیر. براین اساس درباره مسئولیت او قضاوت می‌کنند، اما به نظر فیشر چون این مثال‌ها شرایطی را نشان می‌دهد که در آنها مسئول دانستن فاعل ارتباطی به توانایی وی در انجام عمل بدیل نداشته‌است سبب می‌شود که ما در بررسی علل تحقق یک عمل بیشتر دقت کنیم و از توانایی یا عدم توانایی فاعل در انجام عمل بدیل مستقیماً مسئول بودن یا نبودن وی را نتیجه‌گیری نکنیم. ممکن است یک فاعل خودبه‌خود، در اثر تأمل و قصد خود تصمیم به انجام همان عملی بگیرد که در واقع نیز غیر از آن نمی‌توانسته انجام دهد. همین مطلب برای مسئول دانستن فاعل کفایت می‌کند. در حقیقت، مداخله‌گر در مثال فرانکفورت و فیشر نمایانگر جهان جبری است. بنابراین، آنها با این مثال‌ها نشان دادند که اگر جهان جبری باشد چگونه تحت چنین شرایط جبری، می‌توان یک فرد را مسئول عملش دانست.

پس فیشر با رد توانایی انتخاب و انجام عمل بدیل در تحقق مسئولیت اخلاقی نتیجه می‌گیرد اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی، امکان‌های بدیل را دربر نمی‌گیرد و چون امکان‌های بدیل، نقطه‌ای است که در آن جبرگرایی با اختیار و مسئولیت اخلاقی تناقض پیدا می‌کند، بنابراین با رها ساختن مسئولیت اخلاقی از اختیاری که امکان‌های بدیل را دربربگیرد، تناقض و ناسازگاری مذکور حل خواهد شد. او اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی را کنترل هدایت‌کننده و دیدگاه خود در باب مسئولیت اخلاقی را نیمه‌سازگارگرایی^{۳۵} می‌نامد. اما چرا فیشر این نام خاص را برای دیدگاه خود انتخاب می‌کند؟

۳- نیمه سازگارگرایی به چه معناست؟

فیشر با بررسی رابطه بین جبرگرایی علی و مسئولیت اخلاقی (نه جبرگرایی و اختیار به معنای توانایی و آزادی در انجام عمل بدیل) و با هدف ایجاد سازگاری بین آنها دیدگاه نیمه‌سازگارگرایی را ارائه می‌دهد. از نظر او، حتی اگر جبرگرایی علی با آزادی فرد در انجام عمل بدیل متناقض باشد، ناسازگاری‌ای که بین جبرگرایی علی و این آزادی پیش می‌آید، با ناسازگاری موجود بین جبرگرایی علی و مسئولیت اخلاقی متفاوت است.

فیشر استدلال بر ناسازگاری بین جبرگرایی علی و آزادی فرد در انجام عمل بدیل را اینگونه توضیح می‌دهد:

«اگر جبرگرایی علی درست باشد، در یک زمان معین، حوادث گذشته و قوانین طبیعت سبب می‌شوند که من همان عملی را انجام دهم که انجام داده‌ام، اما اگر من ادعا می‌کنم در انجام عمل بدیل آزادم باید قدرتی فراتر از گذشته و قوانین طبیعت داشته باشم، یعنی بتوانم در حوادث گذشته و قوانین طبیعت تغییری ایجاد کنم تا متفاوت از آنچه واقعا بوده‌اند، بشوند. در این صورت، من می‌توانم عمل بدیل را انجام دهم.^{۳۶} اما از آنجایی که حوادث گذشته و قوانین طبیعت اموری ثابت هستند، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. یعنی فعل من به دلیل ثابت بودن شرایط پیشینی و قوانین طبیعی همین بوده و قابل تغییر نمی‌باشد. بنابراین کسی که می‌خواهد بین آزادی فرد در انجام عمل بدیل و جبرگرایی، سازگاری حاصل کند باید بتواند ثابت بودن حوادث گذشته و قوانین طبیعی را انکار کند. یعنی بگوید یک عامل در یک زمان معین می‌تواند در این امور تغییری را ایجاد کند [و چون چنین امری محال است بنابراین] کسانی که در قالب سازگارگرایی می‌خواهند آزادی فرد در انجام عمل بدیل را با جبرگرایی جمع کنند سخت در اشتباه‌اند. هر چند که به طور واضح، اشتباه آنها مشخص نباشد» (Ibid p.77).

فیشر در دیدگاه خود درباره مسئولیت اخلاقی، سعی می‌کند به جای سازگاری بین جبرگرایی علی و آزادی فرد در انجام عمل بدیل، بین جبرگرایی علی و مسئولیت اخلاقی سازگاری ایجاد کند. این نظریه بر آن است که اگر یک فرد به گونه‌ای عمل کند که علل واقعی انجام فعل‌اش واکنش نسبت به همان دلائلی باشد که او برای انجام فعل‌اش داشته‌است، در این صورت او را به لحاظ اخلاقی مسئول می‌دانیم هر چند غیر از این فعل نمی‌توانسته فعل دیگری را انجام دهد.

انجام عمل در واقع، نتیجه واکنش و انتخاب مطابق با همان دلایل است. با توجه به اینکه عمل، طبق چنین مکانیزمی انجام می‌شود مسئولیت فرد نسبت به عملش به هیچ عنوان خدشه‌دار نمی‌شود (منظور از این مکانیزم همان کنترل هدایت‌کننده است که در قسمت‌های بعدی به تفصیل آن را توضیح می‌دهیم).

چنان‌که فیشر توضیح می‌دهد این مکانیزم با جبرگرایی علی متناقض نیست. بنابراین کسی که بین مسئولیت اخلاقی و جبرگرایی علی سازگاری برقرار می‌کند، می‌تواند ثابت بودن حوادث گذشته و قوانین

طبیعی را در عین وجود مسئولیت اخلاقی انسان بپذیرد. او می‌گوید: «در اینجا مسئولیت اخلاقی بدین دلیل تحقق پیدا می‌کند که مکانیزم واکنش به دلایل، علت واقعی وقوع فعل بوده‌است. بنابراین، این دیدگاه را نیمه‌سازگارگرایی می‌نامند... [مطابق این دیدگاه]، سازگاری بین جبرگرایی و مسئولیت اخلاقی هم با ناسازگاری و هم با سازگاری بین جبرگرایی و آزادی فرد در انجام عمل بدیل هماهنگ است» (Ibid, p.78).

در بخش‌های بعدی روشن‌تر خواهد شد چگونه نفی لزوم امکان‌های بدیل برای مسئولیت اخلاقی از سوی فیشر به معنای نفی هرگونه اختیار برای آن نیست؛ در این رابطه، او سعی می‌کند با تمایز بین دو نوع کنترل هدایت‌کننده و تنظیم‌کننده و مرتبط دانستن مسئولیت اخلاقی با کنترل هدایت‌کننده، اختیار لازم برای مسئولیت را توجیه کند. کنترل هدایت‌کننده کنترلی است که امکان‌های بدیل را دربر نمی‌گیرد، اما کنترل تنظیم‌کننده شامل آن می‌شود.

۴- کنترل هدایت‌کننده: کنترل لازم در مسئولیت اخلاقی

۴-۱- کنترل هدایت‌کننده و کنترل تنظیم‌کننده

فیشر به‌منظور تبیین بهتر دو نوع کنترل نام برده، مثال دیگری را به همان سبک مثال فرانکفورت تنظیم می‌کند. او می‌گوید: «فرض کنید که من سوار اتومبیلی هستم که به لحاظ فنی مشکلی ندارد. من می‌خواهم به سمت راست حرکت کنم، بنابراین اتومبیل را به آن سمت هدایت می‌کنم و به رانندگی ادامه می‌دهم. حال فرض کنید که من در اینجا می‌توانستم قصد کنم یا تصمیم بگیرم که به جای سمت راست، به سمت چپ حرکت کنم. تا زمانی که اتومبیل را در سمت راست هدایت می‌کنم، چون بیانگران است که من در عالم خارج می‌توانم با تأمل و تصمیم خود، اتومبیل را در یک مسیر مشخص کنترل کنم گفته می‌شود که من در اینجا در راندن اتومبیل از کنترل هدایت‌کننده^{۳۷} برخوردارم. اما زمانی که تصمیم می‌گیرم به جای حرکت در سمت راست، در سمت چپ حرکت کنم، تغییر مسیر می‌دهم و اتومبیل را به سمت چپ می‌رانم. چون در اینجا قادرم اتومبیل را علاوه بر سمت راست به در سمت چپ نیز هدایت و کنترل کنم بنابراین من در عالم خارج می‌توانم با تأمل و تصمیم خود اتومبیل را در دو مسیر متفاوت کنترل کنم نه یک مسیر مشخص. پس، علاوه بر کنترل هدایت‌کننده از کنترل تنظیم‌کننده^{۳۸} نیز برخوردارم.» (Fischer, 2010, p.232)

او ادامه می‌دهد: «در حالت دوم فرض کنید من اتومبیل را خیلی عادی به سمت راست هدایت می‌کنم. اما زمانی لوازم و دستگاه اتومبیل درست عمل می‌کند که من در سمت راست رانندگی کنم و نمی‌دانم چرا زمانی که سعی می‌کنم تغییر جهت دهم دستگاه اتومبیل دچار مشکل می‌شود و اتومبیل به سمت راست می‌چرخد. واقعیت آن است که اتومبیل تنها در این مسیر می‌تواند حرکت کند. من واقعا هیچ کاری انجام نمی‌دهم، اما اتومبیل به سمت راست می‌پیچد. عملکرد دستگاه و حرکات اتومبیل به‌گونه‌ای عادی و دقیق هستند که گویا مشکلی در آن وجود ندارد. من در این مثال و مثال قبل به‌طور یکسان می‌توانم

اتومبیل را در یک مسیر مشخص (سمت راست) کنترل و هدایت کنم. بنابراین در هر دو مثال از کنترل هدایت‌کننده برخوردارم. اما در مثال اول از کنترل تنظیم‌کننده نیز برخوردار بودم. یعنی به جای سمت راست می‌توانستم در سمت چپ نیز رانندگی کنم. در صورتی که در مثال دوم فاقد چنین کنترلی هستم. به‌طور کلی، ما طبیعتاً فرض می‌کنیم که کنترل هدایت‌کننده و کنترل تنظیم‌کننده با هم هستند، اما این مثال روشن می‌کند که این دو نوع کنترل حداقل در اصل می‌توانند از هم جدا باشند.^{۳۹} از این مثال، به‌طور شهودی باید استنباط شود که ما به کنترل تنظیم‌کننده، به‌عنوان کنترل لازم در مسئولیت اخلاقی نیاز نداریم.»^{۴۰} (Ibid, pp.232-233)

فیشر مدعی است الزامی دانستن کنترل هدایت‌کننده برای مسئولیت اخلاقی سبب می‌شود که جبرگرایی خواه درست باشد خواه نادرست، هیچ تأثیری در مسئولیت اخلاقی ما نداشته باشد و یک فاعل قانونا و به درستی، مسئول رفتارش دانسته شود.

اما آیا در کنترل هدایت‌کننده فیشر هیچ نشانی از امکان‌های بدیل را نمی‌توان مشاهده کرد؟ این سؤالی است که اذهان طرفداران کنترل تنظیم‌کننده را نیز به خود مشغول کرده‌است و فیشر به آن پاسخ داده‌است. در قسمت بعد، این نقد و پاسخ را دنبال می‌کنیم.

۴-۲- نقد کنترل هدایت‌کننده و پاسخ فیشر به آن:

طرفداران کنترل تنظیم‌کننده و ناقدین مثال‌های فوق، معتقدند که هر چند در این مثال‌ها فرد از توانایی انتخاب و انجام عمل بدیلی که مورد نظر اختیارگرایان سنتی بوده‌است برخوردار نیست، اما هنوز می‌توانیم بدیل‌هایی را در نظر بگیریم که بیانگر امکان رخ دادن چیزی متفاوت با آنچه اتفاق افتاده، بوده و در نتیجه نشانه مؤلفه امکان‌های بدیل در اختیار است. بنابراین، اگر در جهان جبری، توانایی انتخاب و انجام عمل بدیل، غیرممکن باشد باید حتی نشانه‌های ضعیف^{۴۱} آن نیز موجود نباشد. در حالیکه، این مثال‌ها فاقد چنین نشانه‌های ضعیفی نیستند و نمی‌توانند عدم‌نیاز مسئولیت اخلاقی به امکان‌های بدیل را نمایان سازند (Fischer, 2006, pp.40-41). برای نمونه، در مثال فیشر درباره اتومبیل گفته‌شده که: «جان می‌توانسته قصد کند که اتومبیل را به سمت دیگری غیر از سمت راست هدایت کند، یا علامتی به نشانه قصد هدایت کردن اتومبیل به سمت دیگری غیر از راست ظاهر سازد. هر چند نمی‌تواند مسیر را تغییر دهد.» (Blumefeld, 1971, pp.339-3442 به نقل از Fischer, 2006, p.۳۳) بنابراین از نظر معترضین، اگرچه این بدیل‌ها از آن نوع بدیل‌های موردنظر اختیارگرایان سنتی نیستند، اما حداقل می‌توانند نشانی ضعیف از امکان‌های بدیل باشند.

در مقابل، فیشر معتقد است که بدیل‌های مورد نظر معترضین، نشان‌دهنده آن نیستند که عامل، کنترل تنظیم‌کننده یا توانایی انتخاب و انجام عمل بدیل را دارد. یعنی وی بر این ایده است که هر امکان بدیلی نمی‌تواند نشان دهد تحقق مسئولیت اخلاقی در گرو توانایی انتخاب و انجام عمل بدیل هست؛ بلکه باید یک امکان بدیل قوی باشد تا بتواند برای این منظور مفید واقع شود. از نظر فیشر این بدیل‌های ضعیف، برای فهم مناسبی از مثال‌های مطرح‌شده و تبیین خصوصیات و چگونگی شرایط واقعی‌ای که در آن

مسئولیت اخلاقی ایجاد می‌شود لازم‌اند (یعنی مشخص می‌کنند که مکانیزم ناشی از تأمل و تصمیم‌گیری عامل، در شرایط واقعی به اندازه کافی در وقوع عملش مؤثر بوده و آن را کنترل می‌کرده است تا بتوانیم برای مسئول دانستن او مجاب و قانع شویم.) اما نشان‌دهنده نیازمندی مسئولیت اخلاقی به امکان‌های بدیل نیست (Fischer, 2006, pp. 45-46 & 2010, p.234).

بنابراین براساس نظر فیشر در مثال‌های فوق می‌توان فاعل موردنظر را مسئول رفتارش بدانیم، با وجود اینکه وی به نوع مناسبی از امکان‌های بدیل (امکان بدیل قوی) دسترسی ندارد.

البته فیشر خود را در این راه تنها نمی‌بیند و برای تأیید موضع خود، ما را به فیلسوفانی ارجاع می‌دهد که مانند وی، الزامی بودن کنترل تنظیم‌کننده را پیش‌فرض مسئولیت رایجی که استعمال می‌کنیم، می‌دانند؛ از جمله؛ استراوسن^{۴۳} و همچنین دنیل دنت 2003 & Dennett, 1984^{۴۴} به نقل از (Fischer, 2010, p.235).

از نظر فیشر، این اتفاق نظر می‌تواند کمک کند تا دستاورد موردبحث قابل قبول به نظر برسد و اگر مثال‌های او برای برخی افراد چندان جذاب و قانع‌کننده نیست هنوز دلایل خوب دیگری برای پذیرفتن عدم لزوم کنترل تنظیم‌کننده در مسئولیت اخلاقی وجود دارد (Fischer, 2010, pp.234-235).

از دیگر امتیازاتی که فیشر برای دیدگاه خود برمی‌شمرد این است که این دیدگاه اجازه می‌دهد تا نزاع‌های سنتی مربوط به علم بی‌پایان خداوند و جبرگرایی با آزادی فرد در انجام عمل بدیل یا کنترل تنظیم‌کننده را کنار بگذاریم. چون این مباحث یک بن‌بست دیالکتیکی^{۴۵} را به وجود آورده‌اند که اگر به خاطر احیاء مسئولیت اخلاقی از آنها صرف‌نظر کنیم، می‌تواند زمینه‌ساز پیشرفت مباحث فلسفی گردد. البته او هرگز بیان نکرده‌است که صرف عدم لزوم کنترل تنظیم‌کننده در مسئولیت اخلاقی به ما اجازه می‌دهد تا مستقیماً نتیجه بگیریم که جبرگرایی با مسئولیت اخلاقی سازگار است. به گفته او بعضی از فیلسوفان معتقدند که به‌منظور مسئول بودن یک فاعل در قبال عملش، باید مبدأ نهایی عمل در وی باشد. حال آنکه جبرگرایی این را منع می‌کند. وی این مطالب را در آثار مختلف خود تحت‌عنوان «ناسازگاری مبدأ»^{۴۶} بیان می‌کند (Fischer, 2006, pp. 201-202 & 2007, pp.61-71 & 2010, p.235).

درنهایت، با بررسی‌های زیاد به این نتیجه می‌رسد که هیچ عاملی غیر از امکان‌های بدیل، باعث ایجاد ناسازگاری بین جبرگرایی و اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی نمی‌شود و معتقد است که ما باید به شرایط واقعی‌ای را که در هر انتخاب و رفتار خاص جریان پیدا می‌کند دقیق‌تر بررسی کنیم. به این ترتیب زمینه برای سازگاری هموارتر می‌شود. وی با تبیین کنترل هدایت‌کننده، شرط آزادی یا اختیاری که لازمه مسئولیت اخلاقی است را مطرح می‌کند (Ibid). اما ماهیت کنترل هدایت‌کننده چیست؟ تا اینجا توضیح فیشر را در قالب مثالی که او آورده بود، بیان کردیم اما وی در تبیین علمی ماهیت این نوع کنترل، دو عنصر را ذکر می‌کند که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم:

۳-۴- عناصر کنترل هدایت‌کننده

ما کسانی را که تحت‌تأثیر تلقینات ذهنی قرار گرفته‌اند یا افراد معتاد، هیپنوتیزم شده و مانند این‌ها را به دلیل آن که فاقد کنترل تنظیم‌کننده هستند، مسئول اعمال‌شان نمی‌دانیم. این مسئله باعث شده چنین بینداریم که کنترل تنظیم‌کننده در ایجاد مسئولیت اخلاقی لازم و ضروری است. بنابراین با توجه به این موارد، اختلاف افراد مسئول و غیرمسئول را در برخورداری از کنترل تنظیم‌کننده می‌دانیم. فیشر با بررسی مثال فرانکفورت این تفکر را اصلاح می‌کند.

از نظر او، در هر موردی ما باید مجموعه امور و عواملی را که در شرایط واقعی سبب وقوع یک عمل می‌شوند، دقیق بررسی کنیم سپس درباره مسئولیت فاعل قضاوت کنیم. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که کنترل هدایت‌کننده برای ایجاد مسئولیت اخلاقی کفایت می‌کند و کنترل تنظیم‌کننده ضرورتاً برای آن لازم نیست.

حال باید ببینیم منظور فیشر از کنترل هدایت‌کننده چیست؟ وی در تبیین این کنترل دو عنصر را برای آن ضروری می‌داند:

- ۱- مکانیزم واکنش نسبت به دلایل^{۴۷}؛ یعنی اگر عمل فاعل، نتیجه واکنشی باشد که نسبت به دلایل خود برای انجام فعل نشان داده، وی را مسئول عملش می‌دانیم؛
- ۲- عنصر دیگر، مالکیت مکانیزم^{۴۸} است. به این معنا که مبدأ شکل‌گیری این مکانیزم را بتوان در خود فاعل جستجو کرد.

بنابراین اگر این مکانیزم از سوی فرد یا افراد دیگری در اثر هیپنوتیزم، تلقین عقاید و ... در فاعل ایجاد شده باشد وی معاف از مسئولیت خواهد بود (Fischer, 2010, pp.236-237).

در نتیجه تفاوت عاملی که در مثال فرانکفورت وجود دارد با افرادی که تحت‌تأثیر هیپنوتیزم و تلقینات ذهنی و یا معتاد هستند در این است که یا مکانیزمی که تحت آن فاعل عملی را انجام داده واکنش نسبت به دلایل نبوده‌است یا این مکانیزم، از جانب عوامل دیگری غیر از خود فرد کنترل می‌شود.

از بیانات فیشر می‌توان فهمید که عملکرد این دو عنصر به این صورت است که در یک موقعیت، فاعل قبل از آن که عملی را انجام دهد ابتدا در محدوده دلایل مختلفی که در ذهن خود دارد به تأمل و ارزیابی می‌پردازد تا بهترین دلیل یا دلیل کافی انجام یک عمل را تشخیص دهد. فیشر می‌گوید: «پیش‌فرض من آن است که فرد می‌تواند دلایل را بفهمد و دلایلی را نیز به‌عنوان دلایل اخلاقی تشخیص دهد. [فیشر این قسمت را تحت‌عنوان «فهم دلایل» مطرح می‌کند و می‌گوید: ...فهم دلایل^{۴۹} عبارت است از توانایی فهم و شناخت دلایلی که وجود دارد. زمانی که فرد بهترین دلیل یا دلیل کافی^{۵۰} برای انجام یک عمل را فهمید، عمل مطابق با آن را انتخاب کرده و تصمیم به انجام آن می‌گیرد. این قسمت واکنش نسبت به دلایل^{۵۱} نام دارد» (Ibid). پس او بین فهم دلایل و واکنش به دلایل تفاوت می‌گذارد.

البته فیشر این مطلب را انکار نمی کند که گاهی اوقات افراد دلیل کافی را نفهمیده و براساس دلایل دیگری عمل می کنند. مراد وی آن است که یک انسان معمولی توانایی فهمیدن دلیل کافی را دارد، و اگر درست بیندیشد می تواند به آن پی ببرد. به علاوه، از نظر او صرف عمل کردن براساس دلیل کافی سبب ایجاد مسئولیت اخلاقی نمی شود؛ بلکه به طور کلی عمل کردن براساس دلایل، مسئولیت اخلاقی را محقق می سازد. اگر فرد براساس دلیل کافی عمل کرد، سزاوار تحسین است و اگر براساس دلایل دیگری غیر از دلیل کافی عمل کرد، سزاوار سرزنش خواهد بود. از نظر فیشر، انتخاب و عملی که فرد انجام می دهد تنها انتخاب و عملی بوده است که می توانسته انجام دهد. اما چون این انتخاب و عمل نتیجه مکانیزمی است که از تأمل و تصمیم گیری خود او حاصل شده است بنابراین کاملاً می تواند مسئول آن عمل در نظر گرفته شود.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه در یک جهان جبری و آگاهی از این نکته که در هر موقعیت، تنها یک عمل مشخص و خاصی از سوی انسان انجام خواهد شد که توانایی انجام عملی غیر از آن را نداشته است، منصفانه است که وی را ملزم به تأمل قبل از انجام یک عمل، تشخیص بهترین دلیل، تصمیم به عمل مطابق با بهترین دلیل و در نهایت انجام آن عمل بدانیم؟ جالب است که بدانیم فیشر از پاسخگویی به این سؤال نیز غافل نبوده است. وی بر آن است که هرچند انسان از جبری بودن محیطی که در آن زندگی می کند و لوازم آن آگاه است، اما در یک موقعیت، از آن عمل مشخصی که قرار است توسط او انجام شود آگاه نیست. بنابراین بر وی واجب است که در هر موقعیت قبل از انجام عمل تأمل کرده تا بهترین دلیل را تشخیص دهد. سپس آن را انتخاب و مطابق با آن عمل کند (Fischer, 2006, p.185).

فیشر مکانیزم واکنش به دلایل را ثابت و یکسان در نظر می گیرد. یعنی هر زمانی که یک عامل طبق این مکانیزم و روش عمل کرد، مسئول عملش می باشد و از نظر او معمولاً انسان ها اینگونه عمل می کنند. البته ثابت و یکسان بودن به معنای یکسانی در تمامی جزئیات و حتی جزئیات کوچک نیست؛ بلکه ممکن است دو عامل در زمینه نوع انگیزه هایشان برای عمل و جزئیات خاص مکانیزم با هم متفاوت باشند اما این مسئله مهمی نیست. از نظر فیشر واکنش نسبت به دلایل نیز می تواند درجات مختلفی داشته باشند. این واکنش می تواند یک «واکنش قوی نسبت به دلایل»^{۵۲} باشد. یعنی فرد در همه شرایط دلیل کافی را می فهمد و نسبت به آنها واکنش نشان می دهد؛ یعنی همیشه دلیل کافی را تشخیص، انتخاب و به آن عمل می کند. اما واکنش نسبت به دلایل ممکن است واکنش ضعیف^{۵۳} باشد. در این واکنش، فرد در بعضی از موارد و موقعیت ها دلیل کافی را می فهمد، اما به دلیل ضعف اراده مخالف با دلیل کافی عمل می کند. فیشر معتقد است اگرچه به طور آشکار، واکنش قوی نسبت به دلایل سبب ایجاد مسئولیت می شود، اما شرط ضروری برای آن نیست و ما عاملانی که به دلیل ضعف اراده نسبت به دلیل کافی واکنش نشان نمی دهند و همچنین در بعضی موارد دلیل کافی را تشخیص نمی دهند را نیز معاف از مسئولیت نمی دانیم. به عبارت واضح تر، ضعف اراده باعث سلب مسئولیت نمی شود و واکنش ضعیف نیز برای ایجاد مسئولیت اخلاقی کافی است. اما او به دلیل جلوگیری از ایجاد اعتراضات، واکنش ضعیف را با

ویژگی‌های دیگری همراه می‌کند و در مجموع واکنش مناسب برای ایجاد مسئولیت اخلاقی را «واکنش متعادل و مناسب به دلایل»^{۴۴} می‌نامد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

وجود ارتباط مناسب بین دلایل انجام عمل و انجام عمل، و وجود یک الگوی معلوم و روشن برای آن واکنش و واکنش نشان دادن به دلایل از جمله دلایل اخلاقی (Fischer, 2006, pp.66-69).

اما نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه داشته باشیم عنصر دوم کنترل هدایت‌کننده، یعنی همان مالکیت مکانیزم است، که فیشر ادعا می‌کند این عنصر را به‌منظور آن‌که نشانه آزادانه عمل کردن فرد باشد به کار می‌برد. فیشر یک نگرش ذهنی به این عنصر دارد بدین ترتیب که یک فرد از دوران کودکی چنان تربیت می‌شود که گویا مسئول آن چیزی است که انجام می‌دهد. در واقع عکس‌العمل‌هایی که دیگران در قبال عمل او نشان می‌دهند به تدریج باعث شکل‌گیری عقاید خاصی در ذهن وی می‌شود و نگرش خاصی به خود پیدا می‌کند. او خود را به‌عنوان عاملی که انتخاب‌ها و اعمالش در جهان مؤثر است، محسوب می‌کند. در نتیجه به سنین بالاتر که می‌رسد یک عامل اخلاقی می‌شود و مسئول بودن خویش را می‌پذیرد. در اینجا است که او با پذیرش مسئولیت^{۴۵} خود می‌تواند از سوی خود و دیگران مسئول عملش در نظر گرفته شود. فیشر با این بیانات می‌خواهد در واقع، مبدأ عمل را به خود فاعل برگرداند. (Fischer, 2010, p.237 & J.Moya, 2006, pp.118-122).

بنابراین، زمانی که فرد طبق مکانیزم واکنش به دلایل عمل کند و این مکانیزم از جانب خود فرد هدایت شود، وی از کنترل هدایت‌کننده برخوردار است و مسئول عملش می‌باشد.

با توجه به آثار فیشر به‌نظر می‌رسد در مورد اینکه آیا انسان‌ها فقط دارای کنترل هدایت‌کننده هستند و کنترل تنظیم‌کننده ندارند، به‌طور قاطع قضاوتی نمی‌کند؛ بلکه می‌گوید اگر آنها دارای کنترل هدایت‌کننده باشند برای مسئول دانستن آنها کفایت می‌کند و با بررسی مواردی نشان می‌دهد که انسان‌ها در بعضی مواقع، حداقل دارای کنترل هدایت‌کننده هستند، بنابراین می‌توان در آن شرایط، آنها را مسئول عمل خودشان دانست و اگر واجد همین کنترل هدایت‌کننده هم نبودند آنها را معاف از مسئولیت می‌دانیم. به‌عبارت‌دیگر، فیشر می‌خواهد بگوید اگر وجود کنترل تنظیم‌کننده در انسان‌ها منتفی شود هنوز وجود کنترل هدایت‌کننده برای ایجاد و تحقق مسئولیت اخلاقی انسان‌ها کفایت می‌کند.

نتیجه‌گیری

چنانکه دیدیم فیشر به‌منظور آن‌که هم مسئولیت اخلاقی انسان احیاء شود و هم در تناقض با جبرگرایی قرار نگیرد، با بررسی مثال فرانکفورت و مثال‌هایی از آن نوع، از لزوم کنترل تنظیم‌کننده یعنی توانایی فرد برای انتخاب و انجام عمل بدیل در تحقق مسئولیت اخلاقی صرف‌نظر کرده و به کنترل هدایت‌کننده یعنی توانایی فرد در انتخاب و انجام یک عمل مشخص بسنده می‌کند. بنابراین حتی در یک جهان جبری، به دلیل آنکه فرد کاملاً در پرتو دلایل و خواست خود می‌تواند یک

عمل خاص را انجام دهد، از مسئولیت اخلاقی او به هیچ وجه کاسته نخواهد شد. اگر فرد تنها عملی را که می‌توانسته انجام دهد براساس دلیل کافی انجام داد، وی را تحسین، و اگر براساس دلایل غیر کافی انجام داد وی را مورد سرزنش قرار می‌دهیم. چون از نظر او، اگرچه یک انسان معمولی فاقد اختیار وجودی^{۵۶} (عملی) است، اما واجد اختیار معرفتی^{۵۷} هست (یعنی اگرچه در عالم خارج، در یک موقعیت نمی‌تواند بدیل عمل خود را انجام دهد اما در ذهن خود می‌تواند دلایل مختلف را ارزیابی کند و بهترین دلیل را تشخیص دهد تا مطابق با آن عمل کند). بنابراین ما می‌توانیم از او انتظار داشته باشیم که دلایل را ارزیابی کند و دلیل کافی را تشخیص دهد (Fischer, 2006, pp. 220-222).

همچنین اگر ثابت شود جهان، یک جهان غیرجبری است در آن صورت هم به این مسئولیت لطمه‌ای وارد نمی‌شود. بنابراین همان‌طور که خود فیشر اذعان می‌کند این یکی از محاسن دیدگاه اوست که با هر تفسیری از جهان و با هر دیدگاهی درباره رابطه بین جبرگرایی و توانایی انجام عمل بدیل سازگار و مصون از تأثیرات ناشی از آنهاست. البته او تأکید می‌کند که اگر جهان جبری باشد این مسئله با امکان‌های بدیل سازگار نیست و نمی‌توان آنها را نیز با هم سازگار کرد، در نتیجه هر کس را که در جستجوی ایجاد این سازگاری است نکوهش می‌کند.

گفته شده که دیدگاه او صحیح‌ترین و نظام‌مندترین شکل سازگارگرایی در میان سایر تقریرهای سازگارگرایی تلقی می‌شود. چون واجد بسیاری از محاسن آن تقریرها و مبرا از نقاط ضعف آن‌ها است. این نظریه با بیان عنصر مالکیت مکانیزم، به وجود مبدأ عمل در فاعل توجه دارد. درعین‌حال، تأکید می‌کند که فرد باید توانایی واکنش به دلایل، از جمله دلایل اخلاقی را داشته باشد. او ضمن توجه به شرایط و عوامل واقعی در ایجاد یک عمل و با صرف‌نظر کردن از لزوم توانایی فرد در انجام عمل بدیل برای مسئولیت اخلاقی، مانع از بروز اشکالات ناسازگاری جبرگرایی با این نوع توانایی در حیطه مسئولیت اخلاقی می‌شود (Carlos J. Moya, 2006, pp. 122-123).

فیشر آراء سازگارگرایان دیگری مانند ولف و واتسون در رابطه با علت انجام فعل را نیز واکنش نسبت به دلایل می‌داند. اما با تمایز بین واکنش فاعل مبنا^{۵۸} و مکانیزم مبنا^{۵۹} نظر خود را با آن‌ها متفاوت می‌بیند. منظور او از فاعل مبنا آن است که فاعل نسبت به دلایل، واکنش نشان می‌دهد. فیشر نظر ولف و واتسون را در این قسمت قرار می‌دهد. اما منظور او از مکانیزم مبنا آن است که مکانیزمی که عامل براساس آن عمل می‌کند واکنش نسبت به دلایل می‌باشد. وی دیدگاه خود را ذیل این عنوان قرار می‌دهد. دلیل وی برای ترجیح این دیدگاه این است که امکان دارد در حالت‌های بدیل، مکانیزم فاعل متفاوت از مکانیزمی باشد که براساس علل واقعی منجر به یک عمل، تبیین می‌شود و چون آنچه مربوط به مسئولیت اخلاقی می‌شود نوع مکانیزمی است که علل واقعی وقوع یک عمل را بررسی می‌کند، بنابراین به‌طور شهودی به‌نظر می‌رسد که این مکانیزم را می‌توان معین و ثابت در نظر گرفته و یک دیدگاه مکانیزم مبنا را ارائه داد که دقیق‌تر از فاعل مبنا می‌باشد (Fischer & Ravizza, 2003, p. 48). اما این دیدگاه به‌رغم همه ابتکارات و توانایی‌هایی که دارد نتوانسته از نقاط ضعف و بعضی از اعتراضات مصون بماند. دو عنصر کنترل هدایت‌کننده نقد شده‌است.

جهانی را تصور کنید که در آن، گروهی به دلخواه خود در ساختار ژنتیکی افراد تغییراتی ایجاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد مسئول دانستن این افراد، امری نامعقول می‌باشد. چون مبدأ عمل در خود آنها وجود ندارد و آنها نمی‌توانند جدای از تغییراتی که در وجودشان ایجاد شده، عمل کنند. اما شرایطی را که فیشر برای یک عامل مسئول برمی‌شمرد به خوبی می‌تواند شامل حال این افراد نیز بشود. این گروه می‌توانند ساختار ژنتیکی افراد را به گونه‌ای تغییر دهند که آنها همیشه، یا حداقل گاهی اوقات، براساس مکانیزم واکنش به دلایل عمل کنند. به علاوه، همان‌طور که قبلاً بیان کردیم فیشر برای آن‌که نشان دهد فرد، آزادانه عمل کرده‌است، عنصر مالکیت مکانیزم را بیان می‌کند که اشاره به وجود مبدأ عمل در فاعل و به عبارتی کنترل نهایی او دارد. اما این شکل از کنترل نهایی خیلی ضعیف است و افراد جامعه مفروض ما نیز می‌توانند در اثر عملکرد آن گروه، از آن برخوردار شوند. به این صورت که والدین را برآن دارند تا فرزندان خود را به عنوان عاملان اخلاقی و مسئول تربیت کنند. لذا اگرچه توجه فیشر به عنصر مالکیت مکانیزم پسندیده و از محاسن دیدگاه او می‌باشد اما فرآیندی که او برای شکل‌گیری این مکانیزم در نظر می‌گیرد بسیار ضعیف است و به خوبی می‌تواند در چنین جهانی تحقق یابد. در نتیجه، درحالی‌که مسئول دانستن افراد این جامعه امری نامعقول به نظر می‌رسد اما طبق دیدگاه فیشر و شرایطی که وی برای تحقق مسئولیت اخلاقی در یک فرد مطرح می‌کند این افراد و افرادی که ساختار ژنتیکی آن‌ها تغییر داده نشده‌است به یک اندازه از مسئولیت اخلاقی در قبال عمل خود برخوردارند. (J.Moya, 2006, pp.125-127)

همچنین اعتراض دیگری به عنصر اول کنترل هدایت‌کننده یعنی فهم دلایل و واکنش به آنها وارد شده‌است:

۱- یک عامل، عمل اخلاقی بدی را انجام می‌دهد با وجود اینکه دلایلی برای انجام ندادن آن وجود دارد؛

۲- نوع مکانیزمی که واقعا در عمل بد صادر می‌شود براساس فهم دلایل و واکنش متعادل به دلایل می‌باشد و در شکل‌گیری این مکانیزم عامل دیگری غیر از خود فاعل نقش نداشته‌است؛

۳- اما عامل نمی‌تواند دلایل واقعی و کافی انجام ندادن عمل را بفهمد.

اگر چنین موقعیتی ممکن است، گزارش فیشر از کنترل هدایت‌کننده نادرست به نظر می‌رسد. چون درحالی‌که ادعا می‌کنیم عامل در عمل بد اخلاقی خود واجد کنترل هدایت‌کننده است اما نتیجه می‌شود که به لحاظ اخلاقی مسئول عملش نیست. اگر راهی وجود ندارد تا او بتواند دلیلی که واقعا برای انجام عمل دیگر وجود دارد را بفهمد چگونه منصفانه است او را در قبال عملش سزاوار سرزنش بدانیم؟

تصور کنید که یک فرد به شما سیلی می‌زند. درحالی‌که او واقعا دلیل کافی بر انجام این عمل ندارد. سیلی زدن سبب درد و آزرده شدن شما می‌شود و این واقعیت می‌تواند به عنوان دلیل کافی بر عدم انجام آن محسوب شود. اما فرض کنید که وی نمی‌تواند بفهمد این واقعیت دلیل کافی برای سیلی زدن به شماست. چون فرد نمی‌تواند این واقعیت را درک کند، بنابراین نتیجه می‌گیریم نمی‌توان او را به لحاظ اخلاقی مسئول سیلی زدن شما دانست (Told & Tognazzini, 2008).

همچنین معترضین برآنند که وجود کنترل نهایی در خود، توانایی انجام عمل بدیل را نیز شامل می‌شود (J.Moya, 2006, p.127). اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که فرد دارای نیرویی است که می‌تواند فارغ از تأثیر اجبارهای بیرونی و درونی اعم از محیط، وراثت، حوادث گذشته و ... عمل کند و مبدأ نهایی انجام و عدم انجام عمل در خود او می‌باشد، بدیهی است که چنین فردی در یک موقعیت توانایی انجام اعمال مختلف را دارد. بنابراین به نظر می‌رسد علاوه بر مثال‌های نقضی که درباره عنصر مالکیت مکانیزم وجود دارد، عدم پذیرش توانایی عامل در انجام عمل بدیل نشانه دیگری بر ضعف کنترل نهایی دیدگاه اوست. تبیین فیشر از اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی به اندازه‌ای قوی نیست که در همه شرایط، افراد واقعا مسئول را از افراد واقعا غیرمسئول تمیز دهد و در بعضی موارد افرادی که تحت شرایط جبری بوده‌اند را به ناحق مسئول می‌داند. در نتیجه گفته شده که دیدگاه وی تا حد زیادی در جهت جبرگرایی گام برمی‌دارد.

در پایان، چندان خالی از لطف نیست که بدانیم به‌طور کلی، بررسی بسیاری از متون غربی درخصوص اختیار و مسئولیت اخلاقی ما را به این نتیجه می‌رساند که ناسازگارگرایان و اکثر سازگارگرایان در تبیین مفهوم اختیار از یک طرف و حدود و قانون علیت از طرف دیگر و سازگار کردن آنها با یکدیگر دچار گمراهی و خلط بحث شده‌اند. اختیارگرایان برآنند که با اعتقاد به جبرگرایی و قانون علیت باید وجود امیال وراثتی و تأثیرات محیط، حوادث گذشته، قوانین طبیعی و ... در انسان را به همراه ثابت بودن این امور بپذیریم. در نتیجه عمل انسان ناشی از این عوامل و جبری و برابر با عدم وجود اختیار (یعنی مبدأ نهایی عمل و توانایی انجام عمل بدیل) در او خواهد بود. چون او نیز به‌عنوان جزئی از این جهان باید منفعل و تابع سایر امور باشد. از طرف دیگر، سازگارگرایی مانند فیشر نیز که به طرق مختلف سعی در رهایی از این تناقض کرده‌اند اما نتوانسته‌اند در پررنگ کردن مؤلفه‌های اختیار به اندازه‌ای قوی ظاهر شوند که مخالفین را قانع و مجاب سازند و بیشتر جانب جبرگرایی را حفظ کرده‌اند.

به نظر می‌رسد وجود امیال وراثتی، تأثیرات محیط، قوانین طبیعی و ... و ثابت بودن آنها امری غیرقابل انکار و جبری است و انسان نمی‌تواند مانع از وجود این امور و چگونگی آنها باشد. اما در اکثر موارد می‌تواند مانع از تأثیر آنها در عملش شود. انسان نمی‌تواند تعیین کند که در چه شرایط محیطی به دنیا بیاید یا چه ویژگی‌ها و امیالی از طریق وراثت به او برسد. یعنی وجودش نمی‌تواند عاری از این عوامل باشد. اما کاملاً شکل گرفته از آنها هم نیست؛ بلکه بخش غالب وجود او را همان اختیار شکل می‌دهد. مطابق با این بخش، انسان دارای نیرویی است که می‌تواند دست به انتخاب و تصمیم‌گیری درباره اعمالی بزند که از طریق این عوامل به او پیشنهاد شده‌است. انسان نمی‌تواند معین کند که از طریق وراثت چه ویژگی‌هایی به او برسد یا مانع از وجود آنها در خود شود؛ اما می‌تواند انتخاب و تعیین کند که کدام ویژگی در او اثر کرده و مطابق با آن اثر عمل کند. به خاطر همین قدرت انتخاب و عمل مطابق با آن است که می‌توان مبدأ نهایی عمل را به خود انسان برگرداند. زمانی که انسان قدرت انتخاب و عمل مطابق با یک میل یا خلاف آن را دارد یعنی توانایی و آزادی در انجام عمل بدیل را دارد. اینگونه

است که به نظر می‌رسد توجه فیشر به وجود مبدأ عمل در فاعل، در کنار رد امکان‌های بدیل نمی‌تواند چندان مفید واقع شود.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Moral Responsibility
- 2- To be praiseworthy and blameworthy

۳. ارجی والیس مسئولیت اخلاقی را به این معنا می‌داند که بتوانیم یک عامل را به لحاظ اخلاقی در قبال عملی که انجام داده پاسخگو بدانیم. ر.ک:

R.J, Wallace, *Responsibility and the Moral Sentiments*, (Massachusetts: Harvard university press Cambridge, 1996), pp. 6; 218

- 4- Freedom or Free Will
- 5- Ultimate source
- 6- Ultimate control
- 7- Alternative possibilites

۸. بعضی از فیلسوفان هر دو مؤلفه را در اختیاری دانستن یک عمل می‌پذیرند مانند "ارسطو" و "روبرت کن"، اما بعضی دیگر یکی از این دو را می‌پذیرند مانند فرانکفورت، ولف، فیشر و... البته با درجات و تبیین‌های مختلف.

- 9- Incompatibilism
- 10- Libertarianism
- 11- Determinism
- 12- Hard Incompatibilism

۱۳. این دیدگاه اختیارگرایی بیشتر به‌عنوان دیدگاه اختیارگرایان سنتی نیز در نظر گرفته می‌شود.

- 14- C.A. Campbell
- 15- Robert Kane

۱۶. ر.ک:

Robert Kane, "Libertarianism", *Four Views on Free Will*, ED. Ernest Sosa, USA:Blackwell,2007, pp.5-43 and John M.Frame, "Free Will and Moral Responsibility", *IHM Magazine online*,2006, volum 1, Number 12 and K.Timpe, "Free Will", *Internet Encyclopedia of philosophy* www.morries.umn.edu/academic/philosophy/halthsis.

- 17- Derk Pereboom

۱۸. ر.ک:

Derk Pereboom, "Hard Incompatibilism", *In Four Views on Free Will*, Ed. Ernest Sosa, USA:Blackwell, 2007, pp.85-125

۱۹. ر.ک:

-----, "Source Incompatibilism and Alternate Possibilities", *In Moral Responsibility and Alternate Possibilities*, Eds. David Widerker and Michael Mackenna, USA: Ashgata, 2003, pp.185-200

۲۰. البته بدین معنا که مبدأ عمل در فرد موجود باشد نه اینکه فرد توانایی انجام عمل بدیل را داشته

باشد.

- 21- Compatibilism
- 22- Ayer
- 23- Hary Frankfurt
- 24- Wolf
- 25- Watson
- 26- J.M Fischer
- 27- Mark Ravizza

۲۸. ر.ک:

Michael Mckenna, "Compatibilism", *Stanford Eyclopedia of philosophy*, <http://plato.stanford.edu/eatries/compatibilism>, 2009, and William Ferraiolo, "Against Compatibilism: Compulsion, Free Agency and Moral Responsibility", www.sorites.org, 2004, and Carlos J.Moya, *Moral Responsibility, The ways of skepticism*, London and New York :Routledge ,2006

- 29- My Way, Essays on Moral Responsibility(2006)
- 30- Responsibility and Alternate Possibilities(2003)
- 31- Perspective on Moral Responsibility(2003)
- 32- Precies of My Way: Essays on Moral Responsibility(2006)
- 33- Valid excuses

۳۴. فرانکفورت با اضافه کردن کلمه «تنها»، اصل اولیه امکان‌های بدیل را اصلاح

کرده‌است.

- 35- Semicompatibilism

۳۶. چون عمل را معلول حوادث گذشته و قوانین طبیعت محسوب می‌شود بنابراین برای آن که معلول

(عمل) متفاوت شود باید بتوان علت (حوادث گذشته و قوانین طبیعت) را تغییر داد.

- 37- Guidance Control
- 38- Regulative Control

۳۹. یعنی می‌توان شرایطی را لحاظ کرد که اگرچه فرد تنها یک عمل را می‌تواند انتخاب کند

و انجام دهد اما همان را با تأمل و تصمیم خود انجام می‌دهد، و چون تأمل و تصمیم او علت

انجام آن عمل بوده‌اند بنابراین مسئول آن عمل می‌باشد. هرچند که نمی‌توانسته عمل دیگری را انجام

دهد.

۴۰. چون در کنترل هدایت‌کننده نیز فرد، انتخاب و عمل خود را در شرایط واقعی و عالم خارج کنترل می‌کند. بنابراین کنترل هدایت‌کننده برای مسئول دانستن یک فرد کفایت می‌کند.

41- Flicker of freedom

۴۲. ر.ک:

Blumefeld, David, "The principle of Alternate Possibilities", *Journal of philosophy*, 67 (1971)

43- Strawson

۴۴. ر.ک:

Daniel Dennett, *Elbow Room* (Cambridge, Mass.: MIT Press, 1984); and *Freedom Evolves* (New York: Viking, 2003)

- 45- Dialectical stalemates
- 46- Source Incompatibilism
- 47- Reasons-responsive mechanism
- 48- Ownership mechanism
- 49- Reasons-recognition
- 50- Sufficient reason
- 51- Reasons-recognitivity
- 52- Strong reasons-responsiveness
- 53- Weak reasons-responsiveness
- 54- Moderate reasons-responsiveness
- 55- Taking Responsibility
- 56- Metaphysical option
- 57- Epistemic option
- 58- Agent-based
- 59- Mechanism-based

فهرست منابع

Blumefeld, David, (1971). "The principle of Alternate Possibilities", *Journal of philosophy*, 67.

Daniel Dennett.(2003), *Elbow Room* (Cambridge, Mass: MIT Press, 1984); and *Freedom Evolves*, New York: Viking.

Eshleman, Avdrew, (2009), "Moral Responsibility", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, see at: <http://plato.standEdu/entries/moral-responsibility/>

Ferraiolo, William. (2004). "Against Compatibilism: Compulsion, Free Agency and Moral Responsibility", see at: www.sorites.org,

Fischer, John Martin. (2006). *My Way, Essays on Moral Responsibility*. New York: Oxford university press.

(John Martin Fisher's Viewpoint Regarding the Necessary Free Will in . . .)

----- (2007). "Compatibilism", In *Four Views on Free Will*, Ed. Ernest Sosa, USA:Blackwell

----- (2010). "Precies of My Way: Essays on Moral Responsibility", *Philosophy and Phenomenological research*, vo1, lxxx

Fischer, John Martin & Ravizza, Mark. (1993). "Introduction" in *Perspective on Moral Responsibility*, Eds. J.M Fischer and M. Ravizza, Cornel University Press. USA: Ashgata.

Frankfurt, Hary. (2003). "Alternate Possibilities and Moral Responsibility". in *Moral Responsibility and Alternate Possibilities*. Eds. David Widerker and Michael Mckenna, USA: Ashgata.

J.Moya, Carlos. (2006). *Moral Responsibility, The ways of scepticism*, London and New York: Routledge

Kane, Robert. (2007). "Libertarianism". In *Four Views on Free Will*, Ed, Ernest Sosa, USA: Blackwell

Mckenna , Michael . (2009) . "Compatibilism" , *Stanford Ecylopedia of philosophy*, <http://plato.stanford.edu/entries/compatibilism>

M.Frame, John.(1999). "Free Will and Moral Responsibility", *IIIM, Magazine online*, Volume1, Number 12.

Pereboom, Derk.(2007). "Hard Incompatibilism", In *Four Views on Free Will*, Ed, Ernest Sosa, USA: Blackwell.

-----.(2003). "Source Incompatibilism and Alternate Possibilities", In *Moral Responsibility and Alternate Possibilities*, Eds.David Widerker and Michael Mckenna, USA: Ashgata,

Sosa, Ernest. (2007). "Introduction", *In Four Views on Free Will*. Ed. Ernest Sosa , USA: Blackwell

Timpe, K. (2006). "Free Will", *Internet Encyclopedia of philosophy*, www.morries.umn.edu/academic/philosophy/balthisis

Todd, Patrick, Tognazzini, Neala. (2008). "A Problem For Guidance Control", In the *Philosophical Quarterly*, vol.58. No.233.

Wallace, R.J. (1996). *Responsibility and the Moral Sentiments*. MA, Cambridge: Harvard university press.

Yaffe, Gideon. (1999). "Ought implies Can, the principle of Alternate Possibilities". see at: www.ref.usc.edu/~yaffe